

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم
از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

18 آگست 2011

یادداشت پورتال:

شاعر ارجمند و هموطن گرانقدر، الحاج محمد ابراهیم "حبیب زی"! با کمال مسرت تحفه ادبی شما را که دربرگیر استقبال چند شاعر - به شمول جناب عالی - از بهاریه میرزا صائب "اصفهانی" میباشد، دریافت کردیم. ما در حالی که ازین ارسالیه نغز تان ابراز سپاس می کنیم، مقدم تان را در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" گرامی داشته و آرزو داریم که همکاریهای شما با پورتال ادامه یابد و بر رونق صفحات ادبی آن بیفزاید. چون امروز 18 آگست سالگرد سه سالگی پورتال است، هدیه ادبی شما را که از بهار حکایت دارد و پریروز رسیده بود، زیب و زینت بهار پورتال کردیم. امیدواریم که پوزش ما را نسبت تأخیر یکروزه در نشر، که متضمن نیت نکوئی بوده است، ببپذیرید.

کامگار و سرفراز باشید!

با محبتهای فراوان

اداره پورتال AA-AA

الحاج محمد ابراهیم "حبیب زی"

همکاران ارجمند؛ خواهران و برادران عزیز!
متوقع است اشعار ذیل را در پروگرام گرامی خود بدست نشر سپرده بر این برادر تان منت گزارید.

باعرض حرمت

الحاج محمد ابراهیم حبیب زی

15 آگست 2011

بهاریه صائب و استقبال آن را در صفحات بعدی مطالعه فرمائید!

بهاریه میرزا صائب (اصفهانی) و استقبال چند شاعر از آن

حضرت "صائب" (رح)

اثر دارد بهار

از دل پر خون بلبل، کی خبر دارد بهار
مستی غفلت حجاب تشنه بیگانگیست
از قماش پیرهن غافل ز یوسف گشته اند
خواب آسایش کجا آید به چشم سیمتن
از برای موشگافان، در رگ هر سنبلی
هر زبان سبزه او ترجمان دیگر است
نالۀ بلبل کجا از خواب بیدارش کند؟
بس که میباید ز شوق عالم بالا به خود
میکند از طوق قمری حلقه، نام سرورا
قاصد مکتوب ما "صائب" همان مکتوب ماست
از شگوفه نافه های نامه بر دارد بهار

حضرت ابوالمعانی "بیدل" (رح)

بوی گل عمریست ...

سیر گلزاری که یا رب در نظر دارد بهار؟
شبیم ما را به حیرت آب می بایست شدن
رنگ دامن چیدن و بوی گل از خود رفتن است
از پر طاووس، دامن بر کمر دارد بهار
کز دل هر ذره طوفانی دگر دارد بهار
هر کجا گل میکند برگ سفر دارد بهار

جلوه تا دیدی نهان شد رنگ تا دیدی شکست
ای خرد چون بوی گل دیگر سراغ ما مگیر
سیر این گلشن غنیمت دان که فرصت بیش نیست
بوی گل عمریست خون آلوده رنگست و بس
لاله داغ و گل گریبان چاک و بلبل نوحه گر
زخم دل عمریست در گرد نفس خوابانده ام
کهنه درس فطرتیم ای آگهی سرمایگان!

چند باید بود مغرور طراوتهای وهم؟

شبمستان نیست "بیدل" چشم تر دارد بهار

مرحوم "قاضی" کابلی

شرر دارد بهار

بس که سودای سر زلفی بسر دارد بهار
در گلستان هر گلی دارد حکایت از رخس
لاله میروید به سان سینه من دلفگار
اینقدر فیض نظر آماده در طبعش نبود
سر ز زانوی خجالت بر ندارد پیش او
پیش ازین بودیم ما در خدمت پیر مغان

زین چمن نی ناله ای بشکفت "قاضی" نی گلی

سینه ای از داغ عشقش، پر شرر دارد بهار

محمد ابراهیم "حبیب زی"

گهر دارد بهار

گلشن پُر های و هوئی گر بسر دارد بهار
گردش ابر بهار و چرخ مرغان در هوا
با غروب شمس تابان پرده شب می فتد
نقشبندی، کارفهمی پرهنر دارد بهار
و چه زیبا تابلوئی در سحر دارد بهار
خوف تاریکی ندارد چون قمر دارد بهار

قطره از ابری چکد هم موج و دریا میشود
تفرقه در مذهب عشاق کاری ناسزا است
هر یکی از، کعبه و بتخانه و دیر و حرم
قطره های شبنم صبح بهاری روی گل

هر قدم با موج و دریا هم، سفر دارد بهار
زین غبار سایه سوز، سوز جگر دارد بهار
سجده گاه حضرت حق را به بر دارد بهار
در غنای اصل خود گنج و گهر دارد بهار

دان خزان سیر بهارت را به بر گیرد "حبیب"

پاک گردان نفس، چون عمرت گذر دارد بهار